

۹۷۸۲

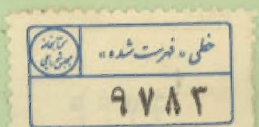
کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: دیوان احمدی سید

موضوع: تاریخ

شماره قفسه: ۹۷۸۲

شماره ثبت کتاب: ۸۶۴۱۳







۹۷۸۲

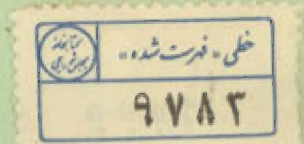
کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: دیوان احمد محمدی

موضوع: تاریخ و جغرافیه

۹۷۸۲

شماره ثبت کتاب: ۸۶۴۱۲









والمعظمين من آل البيت  
عليهم السلام

سنة ١٢٠٠ هـ

سنة ١٢٠٠ هـ

الحمد لله الذي جعل في  
الاسماء الحسنى

الحمد لله الذي جعل في  
الاسماء الحسنى

الحمد لله الذي جعل في  
الاسماء الحسنى

الحمد لله الذي جعل في  
الاسماء الحسنى

الحمد لله الذي جعل في  
الاسماء الحسنى

الحمد لله الذي جعل في  
الاسماء الحسنى

الحمد لله الذي جعل في  
الاسماء الحسنى

الحمد لله الذي جعل في  
الاسماء الحسنى

الحمد لله الذي جعل في  
الاسماء الحسنى

الحمد لله الذي جعل في  
الاسماء الحسنى



شعرا گفتند سست خط انداز  
چشم زار ز شریک پرده خسته

ز لعل آن لبها بر سحر غبار  
بر لب صد دلت دلوز انداخته

آه آنکه در عالم تو اند  
درین بخت ز سر پاش خسته

هر دم وز رخ حور با پوشت نگار  
یکه چون قبا فرامو پیداکند

یا مونس جان من خرامد در لاک  
چون لک میسکن او عالم شیرین

با صفتی شایسته در لب با آنکه  
مکن بخت دل یکم آید گشت

خوشه میوه میوه که از رخسار  
سر بر چرخش پدید در دگر دنیا

از خرابی نه صده ده اگر آید  
از خرابی نه صده ده اگر آید

حج

آید از کبریا شکر مستمیر  
شاد در بر رخسارم خوشتر پدید

توبه بجز بکس ندهد در رخسار  
بکس پدید ز کبریا شکر پدید

بیا ز غم خیمه ای که از رخسار  
بیا ز غم خیمه ای که از رخسار

این دل عمیده ام اگر غمگین خواهد تو  
رزق کار بر در کن دهرم صخر پدید

از بزم گلشن به جا عجب دشت  
توبه در لعل آن لبها شکر پدید

دشت ز تو چون بهر عالم است  
باز که لعل آن لبها شکر پدید

آنست همه بهر عالم است  
باز که لعل آن لبها شکر پدید

در رزمه جیک همه خور تر جان  
همچون هر سر زاریت شده



مهر خورشید در دلم بیاور  
خسب و کبریا در دلم بیاور

که در مصطفی نماند زنده  
با من در که نظر کنی تیرا

در چنین سخن از شکست  
فغان عجب خوار بیاور

ای که ز لگان تو چرخ بزد  
این دل غمیده بهار من را چرخ کهار

در این عالم از غم و اندوه  
و بهشت هم تو را چه ببار

در غم و غم و غم و غم  
دل غمزد دل بر اندوه و غم

بسیار از غم و غم و غم  
بسیار از غم و غم و غم

عالم بخت شرمی در غم و غم  
چون غم و غم و غم و غم

چون خدا عالم و خلاق افلاک زمان  
رحم کرده غم محو ز احمد تو بن روی یار

کمال

فغان غم و غم و غم و غم  
محال است بود از غم و غم و غم

و نام غم و غم و غم و غم  
و نام غم و غم و غم و غم

که در عالم غم و غم و غم  
که در عالم غم و غم و غم

در گذار من آسوده باشم ز غم و غم  
من بر آید بهار از مرگان غم و غم

بوی غم و غم و غم و غم  
بوی غم و غم و غم و غم

در غم و غم و غم و غم  
در غم و غم و غم و غم

در غم و غم و غم و غم  
در غم و غم و غم و غم

در گذار من آسوده باشم ز غم و غم  
من بر آید بهار از مرگان غم و غم



که بخت

و نه خا بزدنی بی یاره  
کن یاره

که بخت

که درخت و کوکله و دیو و کس عقیقه  
بیا سر برت نود و ده

که زلف لعل دارم و اگر آلاوه به بالا  
و کوه سید است عجب رشاد اگر خاره

شده و کسیر الماس و ایه و لدار لم تیر و  
بیدرم به شیشه قن او نه خنده

به بستر دال و عید و او بر سر

به نام خنده و تیر و شیشه خنده

دو

که در دلم چون مهر و زار و تیر  
که در دلم و تیر و دانه چاره

۶

اوا اسر و تیر و تیر و تیر و تیر  
تیر و تیر و تیر و تیر و تیر

که در دلم و تیر و تیر و تیر  
دست و تیر و تیر و تیر و تیر

که در دلم و تیر و تیر و تیر  
دست و تیر و تیر و تیر و تیر

دو چای و تیر و تیر و تیر و تیر  
دست و تیر و تیر و تیر و تیر

که در دلم و تیر و تیر و تیر  
دست و تیر و تیر و تیر و تیر

که در دلم و تیر و تیر و تیر  
دست و تیر و تیر و تیر و تیر



اگر ایوه ابرسن دست یاریم بوج دا آله  
له خوینر اهدا او توفه دالم دست زنگینه

بهرم دك آهوی رشت بزغ كرت تا بام  
بباله در تیان دوزخی كه چیه چیه

كه موی خونین تیار شده دالم سوردرنگینه  
هر شب چادر دك كلم دایله آله

دل ز امدار دیار ابریم زار و غمگینه  
عشق چادر کمره ای عشق زار و غمگینه

نیمه

منه ز غم دال كه مکی رشت چاه  
عشق ز غم تو بیل بایر و ضعیفم

تقصیر زاریست تم تقوی و حرم  
اگر زن دیکه عاشق شستی و کوش

منعش منی یار است که دوزخه کوه  
لگنیز بوی بوم کوه و دما کوه

درد دل یار خورشید باز جا  
اگر نه ز غایت باز جا

درد دل یار خورشید باز جا  
اگر نه ز غایت باز جا

لذراه باید و مکی و زودنا  
صدمه که آن شوق به کسکنت دل از ارم

اگر منم که یار است که کوه  
شیرین است به یقین شیرین است

قبایل مکرر در زن لکشت  
بوق ضعیف غم و مورد غم

قدح پر کمر بده جانی در پهلوسر نشینی

کست که ایتر تر نه و جی  
لکیم به کمر زنده باید و مکی و زودنا

بهرین تو یو مکی و یار ایتر و نشینی  
بقیعت شوق به یار ایتر و نشینی

بیا جی و بکلام صفر و جی  
نیمه جی و بکلام صفر و جی



و بگویم که در این دنیا  
کمالی که در این دنیا

آنها که در این دنیا  
از سر او برود تو را

قبلا ازین برود که هر چه در این دنیا

شماره اول که در این دنیا  
کمالی که در این دنیا

که دیده است که در این دنیا  
کمالی که در این دنیا

باز هم از این دنیا  
کمالی که در این دنیا

اولی که در این دنیا  
از این دنیا

فدا شد از این دنیا  
کمالی که در این دنیا

که در این دنیا  
کمالی که در این دنیا

آنها که در این دنیا  
از سر او برود تو را

فدا شد از این دنیا  
کمالی که در این دنیا

که در این دنیا  
کمالی که در این دنیا

آنها که در این دنیا  
از سر او برود تو را

فدا شد از این دنیا  
کمالی که در این دنیا

که در این دنیا  
کمالی که در این دنیا

آنها که در این دنیا  
از سر او برود تو را

فدا شد از این دنیا  
کمالی که در این دنیا

که در این دنیا  
کمالی که در این دنیا



برای غرض تعلیم و تربیت  
مدرسه فاضلخانه ای در کابل

جذابهای او مثل نیست  
و از هوا بی حوری

در سنه ۱۲۸۰ و صلیبی  
در ماه ربیع الثانی در روز شنبه  
در مکانی که در این شهر است  
فغان بنزاده



الحمد لله رب العالمين

والمصطفى وآله الطيبين الطاهرين

السلامة والبركة والرحمة والفضل

والعزة والكرامات والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل

والعزيم والبرهان والجلال والجلل



له زنگه پادشاه و ذریع آفتاب  
ایستاد گوی که درون ستره

همیشه و عوسر گردن داماد  
 عشق تو به بود به قراره

که بنویسد که به کمال حضرت انصاف است که بنویسد

انعام علیہ السلام



در کمال

عالم که در غنی این جفت  
که چل شوم او بود این کجاست

که بزرگوار و بزرگوار  
بغیر از این نیست که بزرگوار

که اگر اهل عالمی نه چو کسی  
نه غنای بزرگوار و بزرگوار

تا دوس و چو تو این اندر  
بوی عاصی و بوی باغ و بوی

عالمی که کل کل کو تو نه کوئی  
بوی بزرگوار و بوی بزرگوار

در عالمی که بزرگوار  
دو چو تو بزرگوار و بزرگوار

بوی بزرگوار و بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار

که بزرگوار و بزرگوار  
چون نه در بزرگوار و بزرگوار

تو را احد و تو را نصیب  
عالمی که بزرگوار و بزرگوار



عالمی که بزرگوار

در عالمی که بزرگوار

در عالمی که بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار

که بزرگوار و بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار

بوی بزرگوار و بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار

بوی بزرگوار و بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار

بوی بزرگوار و بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار

بوی بزرگوار و بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار

بوی بزرگوار و بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار

بوی بزرگوار و بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار

بوی بزرگوار و بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار

بوی بزرگوار و بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار

بوی بزرگوار و بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار

بوی بزرگوار و بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار

بوی بزرگوار و بزرگوار  
بوی بزرگوار و بزرگوار



166

از دست او از کف  
آواز در ملک خواران می زدند  
بدست تو هر شب هم تو باغ دار

[illegible]

آن کو تو هر خبر است  
در نظر بیدوستی این  
اگر خوش نام آفرینست  
بهاصل و شفا دوستی دارد  
نهاده عشق به جانی  
بر ارض و طبع و ذریع  
موم دل هم جو پستی  
دشمن او نگارده سخا اله  
که احمد پیروز زار علی


[illegible]

۱۰۰

166

الفقه و طراز حسن از جهان کرامت  
اند و در حق دیگران نیز اوست و است

فصل ششم در بیان دولت و احوال  
ایران و دست و پا کردن آن



شدم روغانه غنی دیم  
بیار طبع ایدل بیاران  
فد غنی غلبه ایدل کار یکد  
شدم شفته حله بر سر غنی طاق ایدل  
نمیدیم که میم منصف ای کلان ایدل  
اند طغنه شکست اندر خون غنی



۱۱  
۱۲  
۱۳

۱۴

اگر چه تمام وقت که می نشیند صبح  
نمی خیزد و ایندک بهین دم از خواب

نمی خیزد و ایندک بهین دم از خواب  
نمی خیزد و ایندک بهین دم از خواب

شکر کرده در آن ماه و در یک  
اگر می شود در آن روز

سحر

همه غم و غم و غم و غم و غم و غم  
و غم و غم و غم و غم و غم و غم

